

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و
صلی الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين لاسيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و
اللجنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

قبل از شروع در بحث اهدا می‌کنیم به ارواح شهدای هفتم تیر ثواب یکبار سوره حمد و
سه بار سوره مبارکه توحید و یک صلوات (صلوات)

«يَسْمُ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ* اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ* الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ* مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ*
اِيَّاكَ تَعْبُدُ و اِيَّاكَ تَسْتَعِيْنُ* اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ* صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ و لَا الضَّالِّيْنَ».

«يَسْمُ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ* قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ* اللّٰهُ الصَّمَدُ* لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ* و لَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفُوًا اَحَدٌ»

«اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد و عَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

برای برون رفت از اشکال تکلیف ناسی تا به حال سه راه حل از طرف اعظم بیان شده
که دوتای آن از آقای آخوند قدس سره بود؛ یک راه سومی هم از محقق شهید صدر نقل
کردیم که راه آقای آخوند یکی‌اش این بود که یک عنوان ملازم با ناسی؛ مخاطب واقع
بشود. که مثلاً حالا در کلمات می‌دیدم که مثل شیخنا الاستاد آقای حائری یا بعض دیگر یا
آقای اصفهانی هم شاید داشته باشد بلغمی المزاج، یا ای کسانی که بلغمی المزاج
هستید؛ این‌جوری مثلاً، نه این‌که ناسی فلان که آن آدم بلغمی ملازمه دارد با این‌که نسیان
می‌کنند. حالا چه چیزهایی را نسیان می‌کنند؛ این‌ها ... ولی خب این یک راه.

راه دوم هم این بود که دوتا امر تصویر بکنیم بر این به ارکان و آن اقل برای ناسی؛ یک
امر هم که آن اقل مقیداً به اضافات برای متذکر و غیر ناسی...

س: این تصویر آقای صدر است از فرمایش آقای ...

ج: بله؟

س: تصویر آقای صدر از فرمایش آقای آخوند این است. و الا آقای آخوند می‌گوید که عامه
مکلفین بخورد ما یتقوم به العمل، امر ثانی بخورد به مخصوص ذاکر؛ اما شهید صدر
می‌گوید نه، می‌گوید مآلش به این است که اخص مختص به اقل مختص به ناسی باشد،
اکثر مختص به...

ج: قهراً این‌جوری است. حالا یعنی اگر آن‌جوری بخواهیم بگوییم آن اشکال دارد با یک ...

س: اگر این جور که شهید صدر می‌گوید بگوییم اشکال دارد

ج: این هم حالا فرمایش آقای آخوند که آن اشکالی که محقق شهید صدر کردند گفتیم آن اشکال وارد است. بعض اشکالات دیگر مثل شیخنا الاستاد کردند یا بعضی اشکالاتی در منتقی ذکر شده یا این‌ها؛ آن‌ها هم منافع است.

راه حل سوم، راه حل سومی که ایشان ذکر کرده بودند....

س: آن‌ها جمع‌بندی شد دیگه؟

ج: بله؟

س: آن راه‌های آقای آخوند

ج: حالا جمع‌بندی نهایی شاید باشد برای بعد؛ حالا ببینیم چه می‌شود.

راه حل آقای صدر رضوان الله علیه این بود که دوتا ویژگی این‌جا ملحوظ نظر می‌شود. یکی این‌که مخاطب را عام قرار بدهد. یا أيها الناس مثلاً؛ یا یا أيها المکلفون البالغون مثلاً.

دو؛ این‌که متعلق این وجوب را جامع بین افعال متذکر و افعال ناسی قرار بدهیم. یعنی دو حصّه داریم فرض می‌کنیم. یک حصّه که مال متذکرین است. یک حصّه هم مال، یک حصّه‌ای است که ملزوم و ملازم و همراه با نسیان است. و به یک امر واحد و یک خطاب واحد، نه دوتا تکلیف، دوتا خطاب، به یک خطاب واحد نسبت به همگان و متعلق این خطاب واحد هم جامع بین این‌ها است. شبیه چی؟ یا أيها الناس صلّوا، خب این صلّوا خطابش همه‌ی مردم است، صلاة هم جامع بین صلاة مسافری است که قصر است و صلاة حاضری است که تمام است. و حتی صلاة إخافه و صلاة که خیلی شرائطش و خصوصیاتش با هم فرق می‌کند. این صلاة که متعلق وجوب قرار گرفته جامع بین این‌ها دیده شده، آن وقت برای هر کسی شرح داده شده که اگر این‌جوری بودی این‌جور نماز بخوان، آن همین جور، برای آن شرح داده شده، برای او هم شرح داده شده، این‌جا هم این‌جوری بگوییم.

این کلام شهید صدر است. می‌فرماید: «انّ التکلیف بالجامع یمكن جعله و توجیهه»، «انّ التکلیف بالجامع» پس اولاً متعلق را دارد چی قرار می‌دهد؟ جامع قرار می‌دهد. این «یمكن جعله و توجیهه الی طبعی المکلف»، پس از آن طرف مخاطب را طبعی المکلف قرار می‌دهیم. نمی‌گوییم ای کسی که آن‌ها را فراموش کرده‌ای، تا آن اشکالات شیخ پیش بیاید. از نظر مخاطب طبعی المکلف قرار می‌دهیم. پس آن اشکال پیش نمی‌آید. از آن طرف برای این‌که خطاب را واحد کنیم؛ دوتا خطاب لازم نباشد متعلق این خطاب را، یعنی متعلق این امر را، این وجوب را جامع بین این حصص قرار می‌دهیم. حصّه‌ای که مال متذکرین است و حصّه‌ای که مال ناسین است. همانند این‌که صلاتی که متعلق امر قرار می‌گیرد در اطلاقات صلاة؛ جامع بین صلاة مسافر و صلاة حاضر و صلاة خائف و صلاة غرقا و همه‌ی این‌ها که خیلی با هم تفاوت می‌کند هست. «و لا یلزم منه جواز اقتصار المتذکر علی الاقل، لأنّه جامع بین الصلاة الناقصة المقرونة بالنسیان» آن حصّه این‌جوری ملاحظه شده؛ مقرون به نسیان است. «و الصلاة التامة».

س: این را حاج آقا؛ دلیل را چه می‌دانید؟

ج: کما این که وقتی می‌گوید صلّ، یا ایها الناس صلُّوا؛ معنایش این نیست که حاضر می‌تواند دو رکعت بخواند، یا مسافر می‌تواند چهار رکعت بخواند.

س: این اصل وجوب را می‌خواهد بگوید؟

ج: وجوب بله، این وجوب خورده به این ...

س: در بیان مقام نیست یعنی

ج: در مقام بیان هم باشد؛ اشکالی ندارد ولی خصوصیاتش را با یک جور دیگر شرح می‌دهد. حالا اجازه بدهید من این سوال هم تمام بشود این‌جا، بعد ایشان می‌فرماید: «کما لا يلزم منه عدم امکان الوصول الى الناس»، از این بیانی که گفتیم، عدم امکان وصول به ناسی دیگر از بین می‌رود که آشیخ می‌فرمود نمی‌شود به ناسی واصل بشود. «لان موضوع التكليف هو طبعی المكلف، غاية ما في الأمر انّ الناسی یری نفسه آتياً بأفضل الحصتين» او خیال نمی‌کند که متذکر نیست، خیال می‌کند چی و.... این فرمایش ایشان.

خب این فرمایش یک نقطه ابهامی دارد که این جامع چه جوری تصور می‌شود؟ از آن طرف می‌خواهیم بگوییم مقرون به حالت نسیان باشد حصّه‌اش، چه جوری مقرونش کنیم که آن اشکال برنگردد؟ این عبارت شهید صدر از این جهت ابهام دارد که چه جوری بشود.

محقق شهید اصفهانی، محقق علماء، (دماء العلماء، در مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)، محقق اصفهانی قدس سره در نهایة الدرایه یک تصویری کرده که به نظر می‌آید این فرمایشات این بزرگانی که می‌گویند ما با یک تکلیف می‌توانیم؛ درحقیقت بازگشتش به همان فرمایش محقق اصفهانی باشد. محقق اصفهانی فرموده است که مخاطب عامه المكلفین است ولی مثلاً در مثل صلاة، غیر ارکان؛ همه‌ی آن‌ها مقیداً به یک قیدی جزء قرار داده شده و امر روی آن‌ها آمده، مثلاً می‌گوید که چی؟ «القراءة الملتفتة اليها» و اجزائش هم همین‌جوری «السورة ملتفتة اليها»... همین‌جور، همین‌جور، بقیه همه همین‌جور؛ یعنی این تار و پود این نماز تشکیل نشده از ذات قرائت، از ذات ذکر سجده، از ذات تشهد، از ذات ...، نه، که توی آن کلمات گفته می‌شود و آن‌ها این‌جوری تصور می‌کردند. بلکه به این شکل است. صلاة یعنی آن ارکان به اضافه چی؟

س: اجزاء مشروط به التفات،

ج: مشروط به التفات، مقید به التفات، این است. خب وقتی این‌طور شد خیلی راه حل درست چیزی می‌شود. به قول ایشان می‌فرماید که وقتی این‌طوری گفت؛ هر کسی متذکر بود و ملتفت الیها بود؛ هر چیزی را ملتفت بود می‌آورد. هر کسی هم هر چیزی را فراموش کرده بود؛ نبود ملتفت الیهای آن نیست نمی‌آورد. او واقعاً به تکلیفش دارد عمل می‌کند، او هم واقعاً به تکلیفش عمل می‌کند. چه آن‌که جزء است این قید را دارد دیگه، اگر یاد رفتن پس اصلاً آن جزء نیست. چون....

س: خطاب به آن التفاتی...

ج: نه خطابش

س: شرطش

س: نه، خود موضوع همین است

ج: موضوع همین است اصلاً

س: همین دیگه، موضوع مخاطب همین است دیگه

ج: اجزاء صلاة عبارت است از ...، اجزاء صلاة را بشمار؛ چیه؟ نباید بگویی قرائت است. باید بگویی قرائت ملتفت الیها، تشهد ملتفت الیها، سلام ملتفت الیه، همین جور، همه چیزها غیر از ارکان، همه با این قید هستند

س: با یک خطاب واحد است اینها؟

ج: با خطاب واحد است دیگه، بله

س: نه، یعنی آن سایر خطابات درواقع

ج: سایر هم نمی‌خواهد. گفته چی؟

س: تبیین اینها چه جوری است پس؟

ج: حالا این تبیین که می‌کند دیگه، حالا شما مثل بقیه می‌گویند صلّوا، آن اجزایش را چه جور تبیین می‌کند؟ چه این حرف را بزنی چه این حرف را نرنی. یا أیها الناس صلّوا، خب صلاة چیه؟

س: یعنی از باب ارشادیت ...

ج: خب بله دیگه، آنها اجزاء ارشادی می‌شود دیگه، ما می‌گوییم از ادله می‌توانیم؛ یعنی راه حل داریم؛ می‌گوییم وجود می‌شود.

س: یعنی آن دوتایی که می‌گفت دوتای مولوی بود؟

ج: بله

س: همینها توی متعدد هست

ج: بله، عیب ندارد، بله، بعد می‌آید که چی؟ به ادله می‌آید می‌گوید؛ همان‌طور که در صلاة فرموده لا تعاد الصلاة؛ ما از این می‌فهمیم که این شکل؛ می‌خواهیم ببینیم خطاب، حرف این است؛ بحث این است درحقیقت؛ می‌شود یک کاری کرد

س: که نهایت با یک خطاب

ج: که با یک خطاب بتوانیم همه‌ی ناس را مخاطب قرار بدهیم. این فایده را هم بگیریم که هم متذکرین و هم غافلین و ناسین و ساهین و اینها؛ به این شکل، این قابل تصویر است. البته در مقام اثبات و در مقام بیان مولا حالا چه جوری باید بگوید؛

س: باز هم تعدد خطاب یعنی داریم؟

ج: نه، تعدد خطاب تکلیفی نداریم. ارشاد را همه جا داریم دیگه، همه‌ی مرکبات به یک

شکلی یا باید همان موقع که امر را دارد می‌آورد اول این‌ها را ردیف کند بگوید ایتوا بهذا؛ یا نه، خب یک عنوانی می‌گوید. بعد این عنوان را توی عبارت دیگرش تشریح می‌کند.

س: یعنی آن تعدد خطابی که آن‌ها می‌گفتند....

ج: آن‌ها تکلیفی بود. می‌گفتند دوتا خطاب تکلیفی بود فلذا باید مثلاً حالا آن اشکال‌هایی که در ضمن می‌کردند می‌گفت کدام خطاب را باید قصد کرد؟ امثال کدام را؟ این اصلاً تکلیفی نیست. ارشاد است. این خصوصیات بقیه‌اش.

خب، این بیان شهید، بیان آقای اصفهانی قدس سره، شیخنا الاصفهانی قدس سره که با این‌که آقای خوئی هم شاگرد ایشان بوده؛ اصول می‌رفته؛ نمی‌دانم چرا این را توجه نفرمودند که بیاورند در مثلاً... حالا شاید خیلی نگاه نمی‌کردند به این چیزها مثل آقای تبریزی رحمه الله علیه؛ آن اوائلی که آمده بودند تا عده‌ای از سال‌ها می‌گفتند این حاشیه را ندارم، اصلاً ندارم و نگاه نمی‌کردند. تا بعداً که هی به ایشان اصرار و این گفت و آن گفت؛ دیگه حالا نگاه می‌کردند؛ بعد خیلی عقائدشان عوض شد و آن چیزهایی که آن موقع می‌گفتند به واسطه... بعداً من ... آن موقع که ما می‌رفتیم که همان‌ها بود ولی بعداً که دیگه دیدم حالا این‌ها که چاپ شده بعضی موارد همین است که محقق اصفهانی می‌گوید قبول کردند.

گاهی یک بزرگی در اثر یک حالا تهمتی که به او زده می‌شود یا یک خیال بی‌جایی که می‌شود که این حرف‌هایش فلسفی است، به درد اصول نمی‌خورد و فلان؛ این توی ذهن‌ها این می‌شود. می‌گوید آقا این اصولش فلسفه است، به درد نمی‌خورد و حال این‌که این جور نیست. حالا یک جاهایی ایشان حرف‌های فلسفی زده ولی این‌که هر جا حرف زده باشد براساس فلسفه باشد این‌ها نیست. خب، این اگر ما اشراب... به این آقایان بگوییم این جور، این جور که ایشان فرموده آن وقت آن ابهام برطرف می‌شود. اصل اول این مطلب که حالا که این جوری تصویر بکنیم من در کلام شیخنا الاستاد قدس سره در تسدید الاصول دیدم که به نظرم کلام زیبایی آمد. بعد که دیشب مراجعه کردم به نهاية الدرایه، این نهاية الدرایه من هم رفته بود زیر آن کتاب‌ها؛ نمی‌دانستم کجاست این جلدش؛ تا حالا بالاخره پیدا شد بله، دیدم اصل حرف مال محقق اصفهانی قدس سره هست و (البته ایشان نام نبرد، ایشان البته آدمی نبود که اگر از کسی مطلبی را گرفته باشد به عنوان خودش ذکر بکند. معلوم می‌شود توارد فکری در این‌جا بوده، همان‌طور که نقل کردند بعض از تلامذه آیت‌الله بروجردی قدس سره؛ گاهی حرف‌هایی که ایشان می‌زد مطابق بود با حرف‌های محقق اصفهانی، بعد خدمت ایشان می‌گویند آقا؛ شما از آقای اصفهانی ...؟ می‌گوید من خبر ندارم آقای اصفهانی، حاشیه ایشان را من ندارم. توارد فکر بوده گاهی.

خب، ایشان فرموده است که «فاعلم: أنه يمكن أن يقال في دفع إشكال الاستحالة بنحو لا ينافي ما وصل إلينا من الأدلة: إن ما عدا الأجزاء الاركانية يمكن أن يكون متقيداً بالالتفات إليه، بأن يكون الدخيل في الغرض الجزء الذي التفت إليه المكلف بطبعه، لا الجزء عن التفات، كالصلاة عن طهارة حتى يجب تحصيله بقية». نه آن‌که؛ این هم نکته‌ای است. آن‌که بطبعه به آن ملتفت هستی نه این التفاتی که باید بروی دنبالش التفات پیدا بکنی «بل القيد سنخ قید بوجوده بطبعه و من باب الاتفاق»، یا این جوری بگوییم که پس این جور جزئی حامل مصلحت است «أو يكون الجزء بذاته دخيلاً في الغرض، لكنه لا مصلحة في الالتزام به، إلا إذا التفت إليه»، الزام را جزء واجب قرار دادش؛ آن وقت ولو این‌که

خودش، خود ذات قرائت، خود ذات اذکار و تشهد و امثال ذلك؛ خود این حامل آن مصلحت هست. مصلحت صلاتیه است. اما گاهی بخواهیم عبد را ایصال کنیم به آن مصلحت در هر ظرفی؛ با یک مزاحماتی گاهی ولو برمی خورد. مصلحت این است که آن وقت به او بگوییم برو این مصلحت را...، فلذا قید التفات به آن زده می شود. «لكنه لا مصلحة في الالتزام به، إلا إذا التفت إليه، و على أي حال» حالا چه آن جور چه این جور بگوییم «فلا جزئية إلا لذات الجزء الملتفت إليه». فالتكليف بنحو القضية الحقيقية متعلق بالمكلف بالاضافة إلى كل جزء من الأجزاء المعلومة بالأدلة مع الالتفات إليه. فمن التفت إلى الجميع فهو مأمور واقعاً بالجميع. و من التفت إلى البعض فهو واقعاً مأموراً ببعض. و ليس في أخذ الالتفات إلى ذات الجزء محذور أخذ النسيان»، چون می گوید من التفت آن ها...، خب این الان خودش را ملتفت به این ها می داند ولو این که خیال هم می کند ملتفت به همه است.

س: تا جایی که اکثر اجزاء نباشند درست است؟

ج: بله؟

س: تا جایی که اکثر اجزاء نباشند، اگر انسان به اکثر اجزاء نسیان پیدا کند باز هم این حرف هست؟

ج: آره.

س: دیگه صدق اسم صلاة دیگر نمی خواند آن موقع ...

ج: چرا ..

س: یک رکوع فقط این فرضاً یادش هست، این که دیگر صدق اسم صلاة نمی کند ...

ج: این دیگر حالا یک فرض ...

س: نه نه کلاً آخر این که توی ...؟ گفته می شود دیگر که اگر که ما اکثر ...

ج: ارکان چون فرض این است که ارکان را ...

س: خب باشد ارکان هم باشد ...

ج: نه دیگر نه آن نه، ارکان چون مقید نیست به التفات ...

س: می دانم نه به غیر ارکان، فقط ارکان ...

ج: آره آره ارکان ملتزم است ...

س: نه اگر صدق اسم صلاة نکند چی؟

ج: به ارکان صدق، بنابر این که برای اعم وضع شده دیگر، صلاة برای اعم وضع شده ...

س: یعنی بر آن مبنایی که ...؟ که ارکان است دیگر.

ج: بله بله.

خب بعد می‌فرمایند که.... تا حالا دیگر بقیه‌ی کلام‌شان راجع به مقام بعد است که حالا با توجه به این و مع معقولیه «کما لا یلزم منه سائر المحاذیر الواردة علی سائر الأجوبة. و مع معقولیه هذا الاحتمال لا قطع بالأمر الواقعی بالتّمام بالإضافة إلى التّاسی حتّی یكون الشّکّ فیہ راجعاً إلى سقوطه بإتیان ما عدا المنسی لحصول ملاکه به، بل لا شکّ فی أصل تعلّق التّکلیف به مع الالتفات إلیه» که حالا این فعلّ ما در صدد این نیستیم چون بعد مطرح می‌کنند آقای خوئی قدس سره، فعلاً در تصویر هستیم که حالا بعد باید چه بگوییم؟ برائت جاری می‌شود نمی‌شود این‌ها این بحث بعدی است که حالا ایشان.... خب این ...

س: حاج آقا تنصیص به واقع بودن ایشان آورد؟

ج: بله دیگر ایشان فرمود که

س: بجعل تکلیف بالاضافة الی ...

ج: بله دیگر روشن است که یک تکلیف بیشتر نیست دیگر ..

س: چرا؟

ج: چون ببینید چون تکلیف می‌گویند که صلّ، حرف این‌ها این است که این صلاة را از چی تشکیل داده؟ این مرکب اختراعی خودش را از چی تشکیل داده؟ از ارکان و بقیه‌ی مقید بالتفات الیها ...

س: این درست است ...

ج: خب تمام، همین پس دیگر دوتا همین را می‌خواهد که ...

س: ...؟ نه فی عالم ثبوت ...

ج: ما تصویر ثبوتی داریم می‌کنیم می‌خواهیم ...

س: آهان تصویر ثبوتی درست است، حالا ما می‌خواهیم ببینیم این که می‌خواهد شارع جعل و بعث برای ناسی ایجاد کند و شبهه‌ی آقای شیخ را جواب بدهد که شبهه‌ی شیخ این بود که بعث ناسی لا یمکن، این بعث ناسی لا یمکن را ما چه با جعلین مثل آخوند جواب بدهیم چه به جعل واحد آقای صدر جواب بدهیم مَرَدّ این فرمایش می‌خواهم عرض کنم ایشان ممکن است همان حرف استادش را دارد توضیح می‌دهد ...

ج: استادش؟

س: استادش که آقای آخوند باشد، آخوند هم داشت همین را می‌گفت ...

ج: نه حالا ...

س: آخوند هم می‌گفت که یک تکلیف به عامه داریم که مطلق هست، به ارکان داریم برای عامه که مطلق است، یعنی مقید به ذکر و نسیان نیست. یک تکلیف هم به سایر اجزاء داریم که آن مقید به چی هست؟ به ذکر هست

ج: هان اشکال این است، نه ...

س: خب ایشان هم دارد همین را می‌گوید منتها ایشان به جعل واحد ممکن است بگوید ایشان بجعلین بگوید ...

ج: نه آهان ببینید ایشان حرفش این است؛ حرفش این است که ما به همه یک تکلیف به صلاة داریم ولی برای همه شارع چه کار کرده؟ برای همه غیر از ارکان را برای همه این قید را به آن زده، همین ...

س: بله ایشان هم همین را می‌گوید ...

ج: نه پس دوتا تکلیف نیست

س: دوتا تکلیف نیست دیگر یک تکلیف می‌شود ...

ج: یک تکلف

س: نه دوتا تکلف متمم جعل است به تعبیر خود آقای چیز هم دارد می‌گوید به نحو متمم جعل است ...

س: متمم جعل ...

س: ...؟ کما این که مسلک آقای نائینی هم می‌گوید متمم جعل است، حرف آقای صدر است ...

ج: متمم جعل نمی‌خواهد ...

س: نه ...

س: جعل تمام است این جا آن شرحش هست ...

س: آقا ما که نمی‌توانیم بگوییم استحاله دارد متمم جعل که یکی ممکن است بگوید من علی نحو تبیین و شرح می‌بینم، این را دیگر ارشاد می‌بینم، توضیح می‌بینم، یکی می‌گوید نه آقا من یک تکلیف اول می‌آورم روی ارکان، یک تکلیف دیگر هم می‌آورم برای سائر که این جمع‌اش می‌شود واجب صلاة، ماهیت صلاتیه را تشکیل می‌دهد من به دوتا جعل ...

ج: نه آخر اگر ...

س: این استحاله‌اش چی هست؟

ج: استحاله‌اش همان است که آقای صدر گفت، گفت آن امر اولی که روی ارکان می‌آوری نسبت به تقدّش به بقیه چیست؟ یا مهمل است یا مطلق است یا مقید است چه جوری است؟ آن اشکال آقای صدر وارد می‌شود. اما این جا این است که آقا ما اصلاً دوتا امر نداریم....

س: آن اشکال آقای صدر را اولاً قبول نکردیم ...

ج: آقا ببینید آقای عزیز ...

س: ثانیاً آقای صدر خودشان توی یک جا اشکال می‌کنند توی یک جای دیگر می‌گویند اصل

رجوع کن الى الخطاب الواحد الذی ذکرناه یعنی می‌گوید حرف آقای آخوند بنابر حالت سوم که بگویم مقید به ذاکرین است مطلق است ...

ج: حالا می‌گویم راجع به آن حرفی خواهم زد.

ببینید پس این تصویر خیلی تصویر زیبایی است که می‌گویم مخترعات مرکبه به این شکل ترکیبش هست که شارع موضوعی که تصور می‌کند بعد امر می‌آورد روی آن عبارت است از این ارکان و آن‌ها ملتفت‌الیه‌ها، هر قیدی، پس واجب هم التفاتی است اما قید ملتفت‌الیه‌ها را دارد، هر کدام آن را فراموش کردی یادت نبود دیگر اصلاً جزء نیست. هر کدام را هم فراموش نکردی.... آن بی‌نظمی‌ای که می‌گفتیم چه جوری بیاید آخر بگوید؟ یکی این را فراموش می‌کند، یکی، یک دفعه این خودش این را فراموش می‌کند، یک دفعه آن یکی را فراموش می‌کنید، خب این چه جوری می‌شود آخر سر.

س: این‌جا این راحت می‌شود ...

ج: راحت می‌شود دیگر. به این شکل چیز می‌کند.

خب پس از این معلوم شد آن حصر آقای صدر در مقام اشکال به آقای آخوند، آن حصر هم تمام نیست، چون آقای صدر چی فرمود؟ آقای صدر فرمود.... اصل اشکال آقای صدر درست است ولی ببینید فرمود که: «اذ نلاحظ على ذلك أنَّ الأَوَّلَ في الخطاب الأوَّل هل هو مقيد بالزائد، أو مطلق من ناحيته» یعنی من ناحیه زائد «أو مقيد بلحاظ المتذكر و مطلق بلحاظ الناسی، أو مهمل؟ و الأوَّل خلف؛ إذ معناه عدم كون الناسی مكلفاً بالأَوَّل» چون اقل مقید به آن است، این هم که فراموش کرده، پس آن نمازی که این می‌آورد آن نمازی نیست که امر دارد. «و الثانی كذلك» که دوم بود «مطلق من ناحيته»، چون آن هم خلف فرض است، چون لازمه‌اش این است که بگویم متذکر هم تکلیفش همین است منتها یک تکلیف دیگر هم بگو دارد، و حال این‌که فرض‌مان این است که متذکر تکلیفش این نیست. «و الثالث رجوع إلى الخطاب الواحد الذی ذکرناه، و معه لا حاجة إلى افتراض خطاب آخر يخص المتذكر و الرابع غير معقول؛ لأنَّ التقابل بين الإطلاق و التقيد في عالم الجعل تقابل السلب و الإيجاب، فلا يمكن انتفاؤهما معاً» که مهمل است، نه مطلق است نه مقید است. این نمی‌شود. خب آن‌که شما ذکر کردی این‌جا تفصیل می‌کند آن‌که آن‌جا ذکر می‌کردید چه جوری می‌شود. یعنی می‌گویم گفته مولا صلوا به خطاب مکلفین کرده منتها برای ناسین آن، این طائفه مقید نکرده به بقیه، توی دلش، برای متذکرین مقید کرده به بقیه. آقای به خدمت شما عرض شود که اصفهانی می‌گوید برای همه مقید کردیم، دوتا نیست برای یک عده مطلق باشد برای یک عده مقید باشد، برای همه مقید است اما به چی؟ به جزء ملتفت‌الیه، به این مقید است. این‌که فراموش کرده در عمل این جزء را ندارد. پس این هم یک حالت شده که توی کلام شهید صدر نیامد.

س: مقید به چی؟ یک لحظه ...

ج: همه را، یعنی یک این‌جور، دوتا حصه نشد، توی عمل دوجور تحقق و جلوه‌ی خارجی پیدا می‌کند

س: می‌دانم می‌دانم توی عمل آن ...

ج: ولی آقای صدر می‌گوید چی؟ در مقام جعل دو جور است، ببینید خوب دقت کنید، ببینید آقای صدر می‌گوید توی مقام، یعنی همان‌طور که وقتی می‌گویند صلّوا این صلّ را نسبت به حاضر چهار رکعتی دیده، نسبت به مسافر دو رکعتی دیده، این جوری دیده. پس آن که از این، این جامع را درست است امر به آن می‌کند ولی این جامع این‌ها نسبت به آن‌ها یک قیدی دارد که دو به اضافی دو دیگر، برای این‌ها دو به اضافی دو دیگر نه، به شرط لای از دو دیده. این جوری تصویر کرده آقای ...

س: این بیان روان‌تر است ...

ج: اما بیان ایشان این است که نه برای همه مقید کرده، منتها به یک قیدی که توی عمل توی خارج قهراً برای آن‌ها آن مصداق می‌شود برای این‌ها این مصداق می‌شود.

س: ببخشید حاج آقا این‌جا یک خلطی شده بین تقیید. ما دوتا تعلق تقیید داریم دوتا داریم، یکی تقیید تقیید به قید زائد، این زائد مراد عمل زائد و اجزاء غیر رکنیه باشد کما این که آقای صدر دارد این را می‌گوید، چون که می‌گوید ...

ج: آره آره.

س: آهان این حرف آقای صدر است. آن قید و تعلق قیدی که شما در حرف آقای اصفهانی می‌زنید قید التفات برای وجوب اکثر است. پس دوتا تقیید ما این‌جا ممکن است حالا خلط نشود. این که این‌جا دارد شهید صدر می‌گوید ...

ج: نه آقای عزیز نه ...

س: ایشان می‌گوید تقید است، آقا این است دیگر، خب الان شما فرمودید ...؟ بله الان می‌گویید نه؟

ج: نه نه، بگذارید من توضیح بدهم ...

س: تقید به زائد ...

ج: توضیح توجه کنید. زائد، ارکان مقید به زائد می‌شود اما زائدی که این قید را دارد. پس امر فقط این جور نیست که برای ارکان باشد، نه، ارکان با زائد. اما زائد را آقای صدر این جور می‌بیند ذات آن‌ها می‌بیند برای کی؟

س: برای ذاکرین

ج: برای ذاکرین، خب برای ذاکرین ...

س: بله این هم همین حرف ایشان است....

ج: نه نه

س: شهید صدر هم همین را می‌گوید، شهید صدر هم می‌گوید مقید به زائد است برای ذاکرین، مطلق است نسبت به زائد برای ناسی ...

ج: آره احسنت، ولی حرف آقای اصفهانی این نیست ...

س: پس چیست؟

ج: حرف آقای اصفهانی این است که به همه مقید است ...

س: عجیب است! برای همه مقید است پس ناسی عملش می‌شود باطل؟

ج: نه آقای عزیز ...

س: برای همه مقید و زائد است یعنی این....

ج: نه چون قید ملتفت‌الیه، وقتی آن جزء است که التفات به آن داشته باشی ...

س: پس به ذات همین شرط برای همه مقید نیست ...

ج: خطاب‌مان واحد است ...

س: خطاب واحد باشد، آقا

ج: نه این که دو حصه دیدیم، من عملاً این‌جوری می‌شود ...

س: آقا حرف شما کوسه ریش پهن است، از یک طرف می‌گویی برای همه حتی ناسی مقید است وجوب صلاة

ج: بله بله به همه مقید است بله ...

س: خیلی خب عیب ندارد مقید است اما اگر می‌گویی برای همه مقید است از یک طرف ناسی هم باید بیاورد ...

ج: نه ...

س: نه چون قیدش قید ...

س: اما اجازه بدهید، بعدش می‌گویید که نه این قید قید دارد خودش، قیدش همین است که باید ذاکر باشد؛ خب از این قید قیددار می‌فهمیم که پس مقید المقید هم قید دارد، پس از این نمی‌فهمیم. مقید المقید یعنی چه آن ارکانی که مقید شده است به سایر اجزاء غیر رکنیه که سایر اجزاء غیر رکنیه مقید به چی شده؟ به ذکر شده؛ پس مقید المقید مقید بالذکر، این است، قیاس مساوات است. آقا رکن من مقید شده به آوردن غیر رکنی که این غیر رکن قیدش این است که ذکر را داشته باشد، پس نمی‌توانیم از اول بگوییم مقید المقید که همان رکن باشد ...

ج: مطلق نیست دیگر ..

س: نه برای همه مطلق نیست دیگر

ج: برای همه مقید است، اما در عین حال چون قید التفات را دارد در مقام تحقق آن ناسی به هر مقداری که متذکره می‌آورد واقعاً به مصداق همان است ...

س: حقیقتاً مصداقش است، نه این که توهمی باشد.

ج: مصداق است بدون هیچی. آن هم که همه را یادش هست آن مصداقش هست ولی این به این شکل است. خب فلذاست که این تصویری است جدا یک مقداری و ایشان این جوری تصور کرده و تصور بسیار ...

س: پس این می شود چهارم درواقع؟

ج: آره می شود بگویم چهارم اگر که این هم خودش یک تصویری است که ایشان فرمودند.

س: این اشکال ما را نفرمودید این الثالث توی این جا می گوید که توی بحوث می گوید رجوع الی خطاب الواحد ...؟ ذکرناه؟

ج: بله بله

س: می گوید همان حرف ما هست پس؟ که شما دیروز هم همین را فرمودید ...

ج: بله بله

س: اما توی بحوث ایشان اشکال می کند اصلاً، ایشان نمی گوید رجوع به حرف ما هست، می گوید این حرف «و الثالث معناه وجود خطاب بالأقل مطلقاً مخصوص بالناسی و خطاب بالأكثر مخصوص بالذاکر و هذا رجوع إلى مشكلة جعل خطاب للناسی» که «لا يمكن ان يصل اليه». ایشان توی بحوث می گوید این حرف یعنی همان مرّد اشکال توی این جا می گوید این ...

ج: حالا بله، ببینید نه نه، اولاً ایشان وقتی که حلقات را می نوشتند، بحوث را، یعنی حالا آن وقت که چاپ نشده بوده این بحوث، دفترهای آقای شاهرودی را گرفته، فلذا بعضی جاها هست که اصلاً عین عبارات آن جا هست. بعد بعضی جاها تصحیح است در نظرشان یعنی اشکال آن جا در نظر شریفش رفع شده و یک جور دیگر تقریر می کند فلذاست که گاهی نظری که در حلقات می گوید اتم است و اکمل است از آن چه که در بحوث فرموده ...

س: البته بحوث مختار است، حلقات مختار نیست ...

ج: بله ولی این جور نیست که هیچ جای آن مختارش نباشد، اولش فرموده این جور نیست که همه جا مختارش نباشد ...

س: الان جواب بحوث را چی می گوید؟

ج: نه دیگر این جوری که داریم تصویر می کنیم اصلاً آن اشکال دوتا نیست ...

س: نه نمی گویم دوتا هست، ایشان می گوید اگر دوتا باشد رجوع به اشکال این است که نسبت ناسی ...

ج: اگر دوتا باشد ولی نمی گویم دوتا هست که ...

س: آقا فرض آقای آخوند که دوتا هست را دارد اشکال می کند ...

ج: بله دیگر...

س: دیگر فرض دوتا بودن این رجوع به آن اشکال است پس دوتا خطاب دارد یکی‌اش مطلق است یکی‌اش مقید است به این رجوع به آن اشکال قبلی است ...

ج: نه درست است، ببینید دارد شقوق را بیان می‌کند، به آقای آخوند اشکالش چیست؟ اشکالش به آقای آخوند این است که شما که می‌گویید یک خطاب به آن است یک خطاب به این است ما آن خطاب اول را محاسبه می‌کنیم؛ خطاب اول اگر بخواهی بگویی مهمل است که نمی‌شود، بخواهی بگویی مقید است به ذات آن‌ها، اگر مقید است به ذات آن بقیه پس بنابراین لازمه‌اش این است که ناسی اصلاً عملش باطل باشد بقیه را نیاورده دیگر. اگر بخواهی بگویی که مقید به ذات آن‌ها مطلق است خب مشکله‌اش این است که پس متذکر هم اگر رفت آورد بله امثال آن امر اول را کرده. اگر بخواهید بگویید که نه، بخواهید این‌جوری بگویید، بگویید آقا یک تکلیف بیشتر، این تکلیف همان تکلیف اول این‌جوری است، می‌گوید خب اگر این‌جوری است دیگر دومی جا برای آن نمی‌ماند که شما می‌گویید تکلیف دومی. تو همان تکلیف اول برمی‌گردد به حرف ما که گفتیم با یک تکلیف می‌شود کار را تمام کرد. اما حالا تصویر این‌جا این است چه‌جوری کار را تمام می‌کنیم؟ می‌گوییم وقتی گفته یا ایها الناس صلوا، این صلاة را نسبت به ذاکرین مقیداً به بقیه اجزاء دیده، ارکان مقیداً به بقیه اجزاء، برای ناسین ارکان مقید است به آن‌هایی که فراموش نکرده، پس دو جور می‌شود. فرمایش محقق اصفهانی این‌جور نیست، این است که اصلاً برای تمام آدم‌ها آمده گفته ارکان به‌اضافه‌ی مقیداً به یک زائد، آن زائد چیست؟ الاجزاء ملتفت الیها، هر جزء ملتفت الیها، قرائت ملتفت الیها، سوره‌ی ملتفت الیها، صلوات ملتفت الیها، ذکر ملتفت الیها این‌ها، این‌ها تاروپود نماز هستند، هرکسی هرچیزی‌اش را فراموش کرد واقعاً دیگر آن جزء نیست چون ملتفت الیها نیست، پس نمازش واقعاً واجد کل شرط است، چون آن‌ها برای این آن ملتفت الیها نیست پس واقعاً جزء نیست به این شکل. پس بنابراین می‌شود یک تکلیف کرد که این تکلیف هم ذاکرین را بگیرد هم غافلین را بگیرد هم ساهین را بگیرد هم ناسین را بگیرد، یک تکلیف باشد اما... و همه هم قصد یک امر را می‌کنند. این‌جور نیست که ناسی امرش با ذاکر فرق بکند، ناسی باید یک چیز دیگر قصد بکند یک امر دیگر را، امثال یک امر دیگر را، ذاکر امثال یک امر دیگری را بخواهد قصد بکند نه، یک امر بیشتر نیست، این امر هم روی این مجموعه رفته به این شکل است، همه‌ی این‌ها هم مصداق همین واقع می‌شود و همه‌شان هم قصد یک امر را می‌کنند. چون یکی از مشکلاتی که این‌جا وجود دارد این است که آقا دوتا امر که می‌کنی این قصد کی را می‌کند؟ این اگر خودش و ذاکر می‌رود قصد او می‌کند با این‌که واقعاً ذاکر نیست، پس بنابراین دارد امثال امری را قصد می‌کند که متوجه این نیست. این یکی از اشکالاتی است که به دو امر توی اذهان علماء ...

س: به بیان آقای اصفهانی وارد نیست ...

ج: درست؟ توی اذهان علماء این بود که این خودش را ذاکر دارد حساب می‌کند، پس بنابراین امر ذاکرین را قصد می‌کند و حال این‌که ساهی است، ناسی است، یک امر آخری دارد به قول شما. آن را آن‌که امرش هست لم یقصد، آن‌که قصده، لیس امرا له. این یک مشکلی است که برای آن هست، این حل می‌شود. این‌جور که آقای اصفهانی تصویر کردند حل می‌شود و هیچ مشکلی هم ندارد. این پس بنابراین ما می‌گوییم آن‌جایی که به امر واحد می‌خواهیم حل بکنیم خودش دارای یک تصاویری ممکن است باشد. به امر واحد

چه جوری حل بکنیم؟ یک جور این جوری است که ایشان فرموده است مطلق و مقید بشود، یک جور آقای اصفهانی فرموده همه مقید هستند منتها به این شکل مقید هستند. خب حالا و للكلام تتمه ان شاء الله ما با جناب آقای
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.